

وی ویان اوَنز
ملانی گرین

الف - ب زبان شناسی شناختی

[۱]

جهانشاه میرزاییگی



الف-ب زبان شناسی شناختی

[۱]

ویویان اَوَنز، ملانی گرین

الف-ب زبان شناسی شناختی

[۱]

ترجمہی

جہانشاہ میرزاییکی



This is a Persian translation of
Cognitive Linguistics: An Introduction
by Vyvyan Evans & Melanie Green
Edinburgh University Press Ltd, Edinburgh, 2006
Translated by Jahānshāh Mirzābeigi
Āgāh Publishing House, Tehran, 2019
info@agahbookshop.com

سرشناسه: اونز، ویوین

Evans, Vyvyan

عنوان و نام پدیدآور: الفبای زبان‌شناسی شناختی [۱] / ویویان اونز، ملانی گرین؛ ترجمه‌ی جهان‌شاه میرزاییگی.

مشخصات نشر: تهران: آگاه، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۷۰۷ ع.ص.؛ مصور، جدول.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۱۶-۴۱۳-۲

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه‌ی بخش‌هایی از کتاب «Cognitive Linguistics: An Introduction, 2006» است.

موضوع: دستور زبان شناختی

موضوع: Cognitive Grammar

شناسه‌ی افزوده: گرین ملانی ج.

شناسه‌ی افزوده: Green, Melanie J.

شناسه‌ی افزوده: میرزاییگی، جهان‌شاه، ۱۳۲۸-، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۸ الف۸/الف ۷۱۶۵

رده‌بندی دیوبی: ۴۱۵

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۶۴۴۲۱۷



ویویان اونز، ملانی گرین

الف - ب زبان‌شناسی شناختی [۱]

ترجمه‌ی جهان‌شاه میرزاییگی

چاپ یکم ترجمه‌ی فارسی: تابستان ۱۳۹۸، آماده‌سازی و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگاه

نمونه‌خوانی: فرهاد گلچین، ناظر چاپ: هومن بخشی

چاپ و صحافی: فرهنگ‌بان

شمارگان: ۳۳۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، بین اردیبهشت و ۱۲ فروردین، شماره‌ی ۱۳۴۰. تهران ۱۳۱۴۶

تلفن: ۶۶۴۶۷۳۳۳، ۹۳۲۰۶۶۴۶

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.com

قیمت: ۸۸,۰۰۰ تومان

فهرست

۷	پیش‌گفتار
۹	قسمت یکم: مروی بر رشته‌ی زبان‌شناسی شناختی
۱۱	مقدمه
۱۳	فصل یکم: دانستن یک زبان به چه معناست؟
۴۱	فصل دوم: ماهیت زبان‌شناسی شناختی: فرض‌ها و تعهدها
۷۷	فصل سوم: جهانی‌ها و دگرگونی در زبان، اندیشه و تجربه
۱۴۷	فصل چهارم: زبان در کاربرد: دانش زبان، تغییر زبان و یادگیری زبان
۲۰۳	قسمت دوم: معناشناسی شناختی
۲۰۵	مقدمه
۲۰۹	فصل پنجم: معناشناسی شناختی چیست؟
۲۳۵	فصل ششم: جسمانیت و ساختار مفهومی
۲۷۵	فصل هفتم: دیدگاه دانش‌نامه‌ای معنا
۳۲۹	فصل هشتم: مقوله‌بندی و مدل‌های شناختی ایده‌آل
۳۷۹	فصل نهم: استعاره و کنایه

۴۳۳	فصل دهم: معنای واژه و مقوله‌های شعاعی
۴۷۷	فصل یازدهم: ساخت معنا و فضاهاى ذهنی
۵۲۳	فصل دوازدهم: آمیزه‌ی مفهومی
۵۷۹	فصل سیزدهم: معناشناسی شناختی در بافت

پیش‌گفتار

ماهیت این کتاب

این کتاب مقدمه‌ای کلی در باره‌ی یک حوزه‌ی نظری زبان که به زبان‌شناسی شناختی معروف است ارائه می‌دهد و شامل سه قسمت است. قسمت یکم مروری است بر هدف‌ها، فرض‌ها، و تعهدهای عمده‌ی رشته‌ی زبان‌شناسی شناختی، و یک طرح‌گویا از برخی تحلیل‌های توصیفی و موقعیت‌های نظری که نمونه‌وار زبان‌شناسی شناختی هستند. دو قسمت بعد بر دو چارچوب پژوهش‌جافته در زبان‌شناسی شناختی تمرکز می‌کنند: معناشناسی شناختی (قسمت دوم) و رویکرد شناختی به دستور (قسمت سوم [جلد دوم]). هرچند برخی زبان‌شناسان شناختی (مخصوصاً لانگاکر) نظریه‌های خود را برای توصیف آواشناسی و همین‌طور معنی و دستور بسط داده‌اند، ما در این کتاب عمدتاً به معنی و دستور خواهیم پرداخت، و چیز زیادی در مورد آواشناسی نخواهیم گفت. این گفته، تا حدی، بازتاب این واقعیت است که آواشناسی توجه نسبتاً اندکی را در میان زبان‌شناسان شناختی به خود جلب کرده است (هرچند این موقعیت در حال تغییر است)، و تا حدی بازتاب علاقه‌ی خود ماست.

مخاطب کتاب چه کسی است؟

هدف ما تهیه‌ی یک مقدمه‌ی کلی و جامع برای رشته‌ی زبان‌شناسی شناختی است که در دسترس دانش‌جویان دوره‌ی کارشناسی در سطح دانشگاه قرار بگیرد، در عین حال

که نقش یک کتاب مرجع برای زبان‌شناسان و پژوهش‌گران رشته‌های همسایه را هم ایفا کند. ضمن تلاش برای دسترس‌پذیر بودن، به جزئیات هم (از جمله اشاره به متن‌های جاری) پرداخته شده است تا خوانندگان (از جمله دانش‌جویان و زبان‌شناسان حرفه‌ای) ناآشنا به زبان‌شناسی شناختی، و همین‌طور خوانندگان علاقه‌مند از رشته‌های همسایه بتوانند راهی به ادبیات عمده‌ی این رشته در اختیار داشته باشند. در انتخاب مطالب ارائه شده، و در خود ارائه، تلاش کرده‌ایم در حد امکان دیدگاه متوازن حفظ بشود. اما زبان‌شناسی شناختی کلکسیونی از رویکردهاست نه یک چارچوب نظری واحد، و مؤلفان مختلف غالباً دیدگاه‌های متفاوتی را، همراه با اصطلاحات متمایز، نسبت به پدیده‌های مشابه اتخاذ می‌کنند. در نتیجه، آنچه ما در این جا زیر نام «زبان‌شناسی شناختی» ارائه می‌دهیم باید ارائه‌ی رویکرد شناختی از دید ما تلقی بشود.

استفاده از کتاب

ما کتاب را، به‌طور کلی، به گونه‌ای طراحی کرده‌ایم که هر فصل بر اساس فصل‌های قبل تدوین شود. به‌خصوص، تصمیم ما در باب ارائه‌ی معناشناسی شناختی (قسمت دوم) پیش از رویکرد شناختی به دستور (قسمت سوم [جلد دوم]) بازتاب این واقعیت است که دستوریان شناختی بیش‌تر مطالب خود را بر اساس رویکردهای معناشناسان شناختی تنظیم می‌کنند. اما چون خوانندگان مختلف و مدرسان دوره باید کتاب را به گونه‌ای به کار ببرند که مناسب هدف‌های خاص خود آن‌ها باشد، تلاش کرده‌ایم که قسمت‌های دوم و سوم نسبتاً مستقل باشند تا بتوانند برای دوره‌های متمایز به کار بروند. کتاب دارای مطالب کافی است تا اساسی برای تعدادی از دوره‌های مختلف فراهم سازد.

وی‌ویان اوتز و میلانی گرین

بخش زبان‌شناسی و زبان انگلیسی

دانشگاه ساسکس

مارس ۲۰۰۵

قسمت یکم



مروی بر رشته‌ی زبان شناسی شناختی

مقدمه

زبان‌شناسی شناختی یک مکتب جدید در اندیشه‌ی زبان‌شناسی است که در اصل در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ به دلیل نارضایتی از رویکردهای صوری به زبان، پا به عرصه‌ی هستی گذاشت. این رشته هم‌چنین عمیقاً ریشه در ظهور علوم شناختی مدرن در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دارد، مخصوصاً در اثرهایی که به مقوله‌بندی انسان مربوط می‌شوند، و سنت‌های جلوتر چون روان‌شناسی گشتالت. پژوهش‌های قبلی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تحت سلطه‌ی تعداد نسبتاً اندکی از محققان بود. تا اوایل ۱۹۹۰، حجم عظیمی از پژوهش در این زمینه در دست انجام، و تعداد پژوهش‌گرانی که خود را «زبان‌شناس شناختی» می‌دانستند رو به افزایش بود. در ۱۹۸۹/۹۰، انجمن بین‌المللی زبان‌شناسی شناختی، همراه با انتشار مجله‌ی *زبان‌شناسی شناختی*، پا گرفت. به قول زبان‌شناس شناختی معروف رونالد لانگاکر ([۱۹۹۹] ۲۰۰۲: xv)، این رویداد «تولد زبان‌شناسی شناختی را به‌عنوان یک جنبش فکری وسیعاً ریشه‌دار و خودآگاه مشخص می‌سازد».

زبان‌شناسی شناختی، چون یک نظریه‌ی خاص نیست، به صورت «جنبش» یا «اقدام» توصیف می‌شود. در عوض رویکردی است که یک مجموعه‌ی رایج از اصول راهنما، فرض‌ها، و دیدگاه‌ها را پذیرفته است که به گستره‌ی متنوعی از نظریه‌های مکمل، هم‌پوشان (و گاهی رقیب) منجر شده‌اند. به همین دلیل، قسمت یکم کتاب به یک «طرح مشخصه» از بنیادی‌ترین فرض‌ها و تعهدها می‌پردازد که این جنبش را، آن‌گونه که ما می‌شناسیم، توصیف می‌کند.

برای انجام این کار ما، با شروع از عام‌ترین دیدگاه، زبان‌شناسی شناختی را از چندین دیدگاه نگاه، و به تدریج بر موضوع‌ها و حوزه‌های خاص‌تر تمرکز می‌کنیم. هدفِ قسمتِ یکم تهیه‌ی چند زاویه‌ی دید متمایز اما مکمل است تا از طریق آن‌ها ماهیت و سرشتِ زبان‌شناسی شناختی به‌راحتی مشاهده بشود. هم‌چنین، در طول راه مقایسه‌هایی با دستورِ زایشی به عمل می‌آید تا این رشته‌ی شناختی هم در بافتِ وسیع‌تری مطرح و هم این‌که چه‌گونه از این مدلِ مشهورِ زبان فاصله می‌گیرد روشن بشود.

در فصل ۱، با نگاهی به زبان به‌طور کلی و به زبان‌شناسی، یا مطالعهِ علمی زبان، شروع می‌کنیم. با پاسخ به پرسش «دانستنِ زبان به چه معناست؟» از دیدگاه شناختی، یک پیشِ مقدماتی از این رشته به دست می‌دهیم. در فصل دوم، به صورتِ اختصاصی و روشن دو تعهد را بررسی می‌کنیم که راهنمای پژوهش در زبان‌شناسی شناختی هستند: «تعهدِ تعمیم و تعهدِ شناختی». هم‌چنین مفهوم شناختِ جسمانی و آموزهِ فلسفی واقع‌گرایی تجربی را بررسی می‌کنیم که هر دو نقشِ مرکزی در این رشته بازی می‌کنند. دورویکردِ عمده را به مطالعه‌ی زبان و ذهن نیز معرفی می‌کنیم که توسطِ زبان‌شناسان شناختی اتخاذ شده‌اند: معناشناسی شناختی و رویکردِ شناختی به دستور، که به ترتیب کانونِ قسمتِ یکم و دوم کتاب را تشکیل می‌دهند.

فصل ۳ موضوعِ جهانی‌های زبان و دگرگونی‌های میان‌زبانی را در کانونِ توجه قرار می‌دهد. با بررسی این‌که چه‌گونه زبان‌شناسان به این موضوع‌ها نزدیک می‌شوند، حسی از این موضوع کسب می‌کنیم که زبان‌شناسی شناختی در عمل چه‌گونه به کار می‌رود. ایده‌ی جهانی‌ها را از دیدگاه‌های رده‌شناختی، صوری، و شناختی می‌کاویم، و با اشاره به یک پژوهش که چه‌گونه زبان و کاربرانِ زبان حوزه‌های فضا و زمان را رمزگذاری و مفهوم‌سازی می‌کنند، نگاه مفصلی به الگوهای شباهت و دگرگونی در زبان انسان می‌اندازیم. سرانجام، فرضیه‌ی سایپر-وورف را از نظر می‌گذرانیم: این ایده که زبان می‌تواند بر اندیشه‌ی غیرزبانی تأثیر بگذارد، و موقعیتِ این ایده را از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی می‌کاویم.

در فصل ۴ رویکردِ کاربرد پایه که توسطِ نظریه‌های زبان‌شناسی شناختی پذیرفته شده است در کانونِ توجه قرار می‌گیرد. به‌خصوص، این نکته که چه‌گونه این نظریه‌ها دانشِ زبان، تغییرِ زبان، و فراگیریِ زبان توسطِ بچه‌ها را توضیح می‌دهند را بررسی می‌کنیم. سرانجام، این نکته را می‌کاویم که چه‌گونه تأکید بر کاربردِ زبان در موقعیت و بافت، برای اولین بار، به نظریه‌های جدیدی منجر می‌شود، نظریه‌هایی که یک چالشِ جدی برای دیدگاه‌های صوری زبان به شمار می‌روند.



دانستن یک زبان به چه معناست؟

زبان‌شناسان شناختی، مثل دیگر زبان‌شناسان، زبان را به خاطر خودِ زبان مطالعه می‌کنند: تلاش می‌کنند نظام‌مندی زبان، ساختار، و نقش‌های آن و این‌که چه‌گونه این نقش‌ها توسطِ نظامِ زبانی تحقق پیدا می‌کنند و به کار می‌روند را توصیف و توجیه کنند. اما یک دلیلِ مهمِ پشتِ این‌که چرا زبان‌شناسان زبان را مطالعه می‌کنند ناشی از این فرض است که زبان بازتابِ الگوهای اندیشه است. زبان، با فراهم‌سازی بینش‌هایی در بابِ ماهیت، ساختار، و سازمانِ اندیشه‌ها و ایده‌ها، دریچه‌ای را به نقشِ شناختی باز می‌کند. در این صورت، مهم‌ترین وجهِ تمایزِ زبان‌شناسی شناختی از دیگر رویکردهای مطالعه‌ی زبان این است که فرض می‌کند زبان برخی ویژگی‌های بنیادی و سرشتِ مشخصه‌ی ذهن انسان را باز می‌تاباند. همان‌گونه که در این کتاب خواهیم دید، این فرض بی‌آمدهای فراگیری برای دامنه، روش‌شناسی، و مدل‌های درونِ زبان‌شناسی شناختی دربردارد. به‌خصوص، یک معیارِ مهم برای قضاوت درباره‌ی مدلِ هر زبان این است که آیا مدل از لحاظ روان‌شناختی موجه است یا نه.

زبان‌شناسی شناختی یک مدلِ جدید از زبان، و یکی از خلاق‌ترین و جالب‌ترین رویکردهای مطالعه‌ی زبان و اندیشه است که در حوزه‌ی مدرنِ مطالعه‌ی بین‌رشته‌ای موسوم به علوم شناختی پدید آمده است. در این فصل، با دریافتِ یک حس از موضوع‌ها

و دغدغه‌های زبان‌شناسان فعال شروع می‌کنیم. این کار را با تلاش برای پاسخ‌دادن به پرسش زیر انجام می‌دهیم: دانستن یک زبان به چه معناست؟ نحوه‌ی بررسی پرسش و پاسخ آن اطلاعات زیادی را در باره‌ی رویکرد، دیدگاه و فرض‌های زبان‌شناسان شناختی روشن خواهد ساخت. وانگهی، دیدگاهی از زبان که ما به آن خواهیم رسید با دیدگاه مطرح شده در دیگر چارچوب‌های زبان‌شناسی فرق فراوان دارد. همان‌گونه که در این کتاب خواهیم دید، مخصوصاً در فصل‌های تطبیقی در پایان قسمت‌های ۱ و ۲، پاسخ عنوان این فصل چالش‌سهمگینی برای دیگر رویکردها در بر خواهد داشت. رویکرد شناختی نگاه‌های دقیقی به جنبه‌های تاکنون پنهان ذهن، تجربه‌ی انسان، و در نتیجه «انسان‌بودن به چه معناست» نیز خواهد انداخت.

۱-۱ زبان به چه کار می‌آید؟

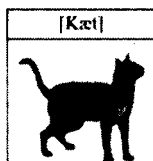
ما زبان را بدیهی می‌انگاریم، با این حال برای اجرای گستره‌ی وسیعی از وظایف به آن وابسته ایم. تصور کنید که ما چه‌گونه می‌توانیم بدون زبان، تمام کارهای لازم، حتا تنها در یک روز، را انجام دهیم: خرید کالا در یک مغازه، به کسی اطلاع‌ی دادن یا از کسی اطلاع خواستن، روز را به شب رساندن، ابراز عقیده‌کردن، بیان احساس عاشقانه، موافقت یا مخالفت کردن، ابراز رضایت یا ناخشنودی، بحث کردن، به کسی توهین کردن و جز این‌ها. ببینید دیگر رفتارها در غیاب زبان چه‌گونه اجرا می‌شوند: مراسمی چون ازدواج، جلسات کسب‌وکار، استفاده از اینترنت، تلفن، و مانند آن‌ها. در حالی که ممکن است برخی از این وظایف را بدون زبان انجام دهیم (شاید مراسم ازدواج؟) روشن نیست که چه‌گونه در غیاب زبان می‌توانیم تلفن بزنیم یا ایمیل بفرستیم.

در تقریباً تمامی موقعیت‌هایی که ممکن است ما در آن‌ها قرار بگیریم، زبان یک بیان سریع و مؤثر را امکان‌پذیر می‌سازد، و یک ابزار مجهز برای رمزگذاری و انتقال ایده‌های ظریف و پیچیده در دسترس قرار می‌دهد. در واقع، این مفاهیم رمزگذاری و انتقال، چون دو کارکرد کلیدی زبان، یعنی نقش نمادی و نقش برهم‌کنشی^۲، را به هم مربوط می‌سازند بسیار مهم هستند.

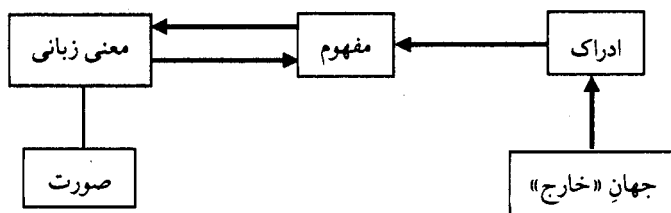
-
1. encoding and transmitting
 2. symbolic and interactive functions

۱-۱-۱ نقش نمادی زبان

یک نقش مهم زبان بیان اندیشه‌ها و ایده‌هاست. یعنی، زبان اندیشه‌ها را رمزگذاری می‌کند و تحقق می‌بخشد. این کار را زبان به کمک نمادها انجام می‌دهد. نمادها «تکه‌های زبان» هستند. این تکه‌ها ممکن است زیربخش‌های با معنای واژه‌ها (مثلاً dis در distaste)، واژه‌های کامل (مثلاً cat, run, tomorrow)، یا «رشته‌ها»یی از واژه‌ها باشند (مثل He couldn't write a pop jingle let alone a whole musical). این نمادها متشکل‌اند از صورت، که ممکن است گفتار باشند یا نوشتار و یا اشاره، و معنا که با آن صورت‌ها به‌طور متعارف با هم جفت می‌شوند. در واقع، هر نماد را، چون متشکل از دو جزء است که به صورت متعارف به هم پیوسته‌اند، مجموعه‌ی نمادی می‌گویند (لانگاکر ۱۹۸۷). به بیان دیگر، این مجموعه‌ی نمادی همان زوج صورت-معنی است. صورت می‌تواند یک صدا باشد، مثل [kæt]. ممکن است نوشتار باشد مانند cat، یا یک ایما اشاره در زبان اشاری. معنی، ایده یا محتوای متعارف وابسته به نماد است. یک مجموعه‌ی نمادی از صورت و معنا در شکل ۱-۱ آمده است.



شکل ۱-۱. مجموعه‌ی نمادی صورت و معنی



شکل ۱-۲. سطوح بازنمایی

روشن‌ساختن این نکته مهم است که تصویر گربه در شکل ۱-۱ بر آن نیست که یک مصداق خاص در جهان خارج را بازنمایی کند، بلکه منظور اشاره به ایده‌ی گربه است. یعنی، این تصویر معنای به صورت متعارف پیوند خورده با یک صورت را باز می‌نماید که در انگلیسی [kæɪt] تلفظ می‌شود. معنای وابسته به نماد زبانی به بازنمایی ذهنی خاصی وصل می‌شود که مفهوم نامیده می‌شود. مفاهیم، به نوبه‌ی خود، از ادراک‌ها استخراج می‌شوند. برای نمونه، میوه‌ای مثل گلابی را در نظر بگیرید. بخش‌های مختلف مغز شکل، رنگ، بافت، مزه، بو و مانند این‌ها را دریافت می‌کنند. این گستره‌ی گوناگون اطلاعات ادراکی از جهان «خارج» در یک تصویر ذهنی واحد یک کاسه (بازنمایی در دسترس آگاهی)، و به مفهوم گلابی منجر می‌شود. وقتی ما برای بیان صورت گلابی از زبان استفاده می‌کنیم، این نماد متناظر با یک معنای متعارف است، و بنابراین، به یک مفهوم «وصل» می‌شود نه به یک جسم فیزیکی در جهان خارج (نک شکل ۱-۲).

توانایی‌های شناختی ما اطلاعات خام ادراکی را در یک تصویر منسجم و خوش‌تعریف یک پارچه می‌سازند. در این صورت، معانی رمزگذاری شده با نمادهای زبانی به واقعیت تصویر شده^۱ توسط ما اشاره می‌کنند (جکنداف ۱۹۸۳): هر بازنمایی ذهنی از واقعیت، آن‌گونه که توسط ذهن انسان ساخته و پرداخته می‌شود، به واسطه‌گری نظام‌های ادراکی و مفهومی منحصر به فرد ما صورت می‌گیرد.

در بالا گفتیم که نقش نمادی زبان رمزگذاری و تحقق‌بخشی اندیشه‌های ماست. اکنون در موقعیتی هستیم که این دیدگاه را توصیف کنیم. در حالی که مفهوم‌سازی‌های ما به‌ظاهر دامنه‌ی نامحدود دارند، زبان برای بیان اندیشه، یک نظام محدود و در واقع محدودکننده را باز می‌نماید؛ ما همه ناتوانی خود در «گذاشتن یک ایده در قالب واژه‌ها» را تجربه کرده‌ایم. با وجود این، یک تعداد متناهی واژه با یک مجموعه‌ی محدود از معانی متعارف وجود دارد. در این صورت، از این دیدگاه، زبان صرفاً نقاط دسترسی‌ای به ساخت مفهوم‌سازی فراهم می‌سازد که بسیار غنی‌تر و مفصل‌تر از معانی حداقلی فراهم شده توسط زبان است (فوکونیه ۱۹۹۷؛ ترنر ۱۹۹۱). به همین ترتیب، آن‌چه زبان رمزگذاری می‌کند اندیشه در تمامیت پیچیده‌ی خود نیست، بلکه دستورهای اولیه‌ای به

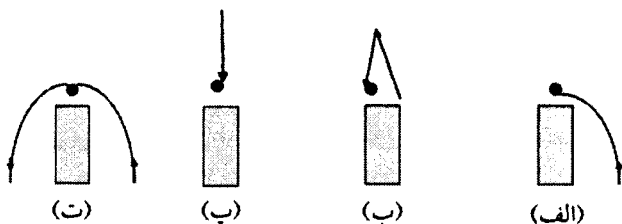
نظام مفهومی برای دسترسی یا خلق ایده‌های غنی و پیچیده است. برای روشن ساختن این نکته، مثال زیر را از تیلور و اوتز (۲۰۰۳) در نظر بگیرید:

(۱) گربه از روی دیوار پرید. (The cat jumped over the wall)

این جمله پرش توسط گربه را توصیف می‌کند. بنابراین، ضمن مطالعه نموداری از شکل ۱-۳ را انتخاب کنید که بهترین مسیر پرش، به نظر شما، را بیان کند.

پیش‌بینی ما این است که شما شکل ۱-۳ (ت) را انتخاب می‌کنید. مگر نه این که تعبیر متعارف جمله این است که گربه کنش پرش را از یک طرف دیوار شروع می‌کند و با پرواز از طریق فضا در یک مسیر قوسی شکل در طرف دیگر پایین می‌آید. شکل ۱-۳ (ت) این تعبیر را به بهترین وجه بیان می‌کند. در نگاه اول این کنش خیلی ساده و سراسر است به نظر می‌رسد. اما، حتی یک جمله‌ی ساده مثل جمله‌ی (۱) چند نکته‌ی معمایی را مطرح می‌سازد. روی هم رفته، از کجا می‌دانیم که مسیر پرش گربه همان مسیر شکل ۱-۳ (ت) است؟ چه اطلاعاتی در جمله هست که این تعبیر را برمی‌گزیند و دیگر مسیرهای شکل ۱-۳ (الف-پ) را کنار می‌گذارد؟

هرچند جمله‌ی (۱) نوعاً مبهم دانسته می‌شود، چند واژه در آن هست که دارای تعبیرهای مختلف‌اند. رفتار توصیف‌شده با پرش می‌تواند مسیرهای مختلفی داشته باشد. برای نمونه، پریدن از روی زمین به بالای میز با شکل ۱-۳ (الف)، پریدن روی ترامپولین با (ب)، و بانجی جامپینگ با (پ) بازنمایی می‌شود، در (پ) پرش‌گر درست قبل از تماس با زمین متوقف می‌شود. سرانجام، پریدن از روی یک چاله‌ی آب، مانع، دیوار و جز این‌ها با مسیر قوس مانند شکل ۱-۳ (ت) بازنمایی می‌شود.



شکل ۱-۳. مسیرهای احتمالی برای تعبیر جمله‌ی گربه از روی دیوار پرید.

اگر عنصر واژگانی پریدن خود یک مسیر قوس‌مانند را مشخص نمی‌سازد، اما با توجه به شکل مسیر مبهم است، آن‌گاه شاید حرف اضافه‌ی روی (over) عامل این ابهام باشد. اما روی هم می‌تواند گستره‌ای از تعبیرهای ممکن را داشته باشد. مثلاً ممکن است به معنای «در عرض» باشد، وقتی روی (مسیر افقی) یک پُل قدم می‌زنیم. ممکن است به معنای «بالا» (above) باشد، وقتی چیزی مثل مرغِ مگس‌خوار روی (بالا تر اما در نزدیکی) یک گل است. همین‌طور روی می‌تواند به معنای «بالا» باشد، مثل وقتی هواپیما روی شهر (خیلی بالاتر اما در نزدیکی) پرواز می‌کند. این‌ها چند امکان هستند. نتیجه‌ی حاصل از این بحث مختصر این است که روی می‌تواند با انواع مختلف فضا و با مسیرهای مختلف حرکت به کار برود.

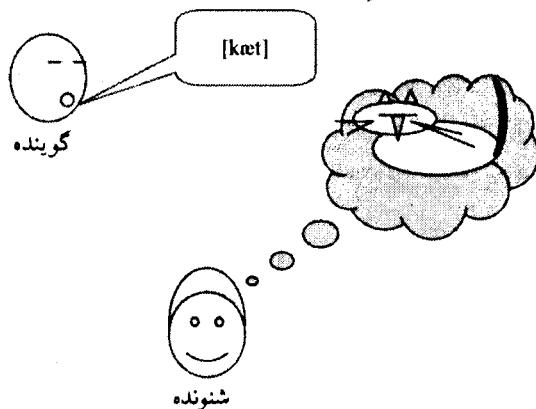
یک پیچیدگی دیگر را هم در نظر بگیرید. شکل ۱-۳ (ت) حرکتِ گربه را که در نقطه‌ای در طرفِ دیگر دیوار، نسبت به نقطه‌ی شروع پرش، به پایان می‌رسد بازمی‌نمایاند. با این حال، هیچ عنصرِ زبانی‌ای در جمله این اطلاعات را به‌طور صریح در اختیار ما نمی‌گذارد.

بنابراین، مثال (۱) نکته‌ی زیر را روشن می‌سازد: حتا در یک جمله‌ی عادی، خودِ واژه‌ها، در حالی که حاوی معنا هستند، فقط تا حدی مسئولِ مفهوم‌سازی‌ای هستند که این معناها به آن منجر می‌شوند. اندیشه متکی به آرایه‌ی غنی‌ای از دانشِ دانش‌نامه‌ای^۱ است (لانگاکر ۱۹۸۷). برای مثال، هنگام استخراج یک تعبیر بر اساس جمله‌ی (۱)، این تعبیر دست‌کم شاملِ دانشِ زیراست: (۱) این که نوعِ پریدن می‌تواند شامل عبور از روی مانع باشد، نه بانجی جامپینگ؛ (۲) این که اگر گربه پرش را از نقطه‌ای در یک طرفِ مانع شروع کند، و از نقطه‌ای در بالای مانع بگذرد، نیروی گرانش آن را در طرفِ دیگر مانع فرود می‌آورد؛ (۳) این که دیوارها موانع نفوذناپذیری در برابر حرکت به جلو هستند؛ این که گربه از این نکته آگاه است، و بنابراین، تلاش می‌کند با پریدن از روی آن از مانع بگذرد. ما همه‌ی این اطلاعات (و خیلی بیش‌تر از آن) را برای تشکیلِ مفهوم‌سازی غنی وابسته به جمله‌ی (۱) به کار می‌گیریم. خودِ واژه‌ها صرفاً نقاطِ دسترسی به فرایندِ ساخت محسوب می‌شوند.

پس، تا به این جا ثابت کرده‌ایم یکی از کارکردهای زبان بازنمایی یا نمادی‌سازی مفاهیم است. نمادهای زبانی، یا دقیق‌تر مجموعه‌های نمادی، با اجرای نقشِ دسترسی یا رهنمون^۱ به ساختِ با مفهوم‌سازی بسیار غنی‌تر، این امر را ممکن می‌سازند.

۱-۲ نقشِ برهم‌کنشی زبان

زبان، در برخورد های روزمره‌ی اجتماعی ما، نقشِ برهم‌کنشی^۲ را اجرا می‌کند. کافی نیست بگوییم که زبان صرفاً صورت‌ها و معنی‌ها را به هم پیوند می‌زند. زوج‌صورت‌ها و معناها باید توسطِ دیگران در جامعه‌ی ما شناخته شوند و در دسترس آن‌ها قرار بگیرد. مگر نه این‌که ما زبان را به کار می‌بریم تا «ایده‌های خود را منتقل سازیم»، یا به بیانِ دیگر ارتباط برقرار کنیم. این گفته مستلزم فرایندِ انتقال توسطِ گوینده، و رمزگشایی و تعبیر توسطِ شنونده است، فرایندهایی که شاملِ ساختِ با مفهوم‌سازی غنی هستند (نک-شکل ۱-۴).



شکل ۱-۴. نقشِ برهم‌کنشی

پیام‌هایی که ما برای برقراری ارتباط انتخاب می‌کنیم می‌توانند نقش‌های اجتماعی و برهم‌کنشی گوناگونی اجرا کنند. برای مثال، ما می‌توانیم زبان را به کار ببریم تا تغییری در جهان ایجاد کنیم، یا باعث شویم اتفاقاتی رخ بدهد:

1. prompt
2. interactive function

(۲) الف. من اکنون شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم.

ب. داری می‌ری در را ببند!

جمله‌ی (۲الف)، که توسط یک شخص صاحب صلاحیت (مثلاً یک روحانی که پروانه‌ی اجرای عقد و ازدواج را دارد)، در یک مکان مناسب (مثلاً کلیسا)، در حضور دو فرد بالغ مجرد که می‌خواهند با هم ازدواج کنند ادا می‌شود رابطه‌ی اجتماعی، حقوقی، و حتا معنوی بین آن دو نفر را به صورت برگشت‌ناپذیری تغییر می‌دهد. یعنی، خودِ زبان می‌تواند در نقش کنش-گفتار^۱ عمل کند و یک جنبه از واقعیت زندگی ما را برای همیشه تغییر دهد.

به طریق مشابه، در مثال (۲ب)، جمله یک دستور یا امر را باز می‌نمایاند، که خود نوعی کنش گفتار است. زبان ابزار ارتباط است، که به ما اجازه می‌دهد خواسته‌ها و امیال خود را با هم در میان بگذاریم. وانگهی، نحوه‌ی ابراز این خواسته‌ها و امیال علامت می‌دهد که ما کی هستیم و چه رابطه‌ای میان ما و مخاطب ما برقرار است. بعید است که ما با ادای جمله‌ی (۲ب)، مثلاً، به ملکه‌ی انگستان دستور بدهیم.

راه دیگری که در آن زبان نقش برهم‌کنشی را اجرا می‌کند به مفهوم عاطفه^۲ برمی‌گردد. زبان «بار عاطفی» دارد که به ما امکان می‌دهد اندیشه‌ها و احساسات خود را در باره‌ی جهان بیان کنیم؛ تصویرهای مختلفی که توسط عبارت‌های زیر فراخوانده می‌شود را در نظر بگیرید، این عبارت‌ها ممکن است توسط گویندگان مختلف برای اشاره به یک فرد واحد ادا شوند:

(۳) الف. زبان‌شناس معروف

ب. شهر آشوب موطلائی

در حالی که مثال (۳الف) بر حرفه‌ی شخص و رابطه‌ی او نسبت به آن حرفه تمرکز می‌کند، مثال (۳ب) ظاهر فیزیکی او را در نظر دارد. وانگهی، هرچند هر دو جمله به زبان‌شناس زن مربوط می‌شود، از مثال (۳الف) نمی‌توان جنسیت فرد را استنباط کرد، در حالی که، به دلیل الگوهای هنجاری رفتار زبان‌شناس و کلیشه‌های اجتماعی، از جمله‌ی

1. speech act

2. expressivity

دوم جنسیت برداشت می‌شود. یعنی، ما نوعاً عبارت شهر آشوب موطلائی را برای توصیف ویژگی‌های فیزیکی زن به کار می‌بریم تا مرد.

زبان هم‌چنین در این باره که ما چه‌گونه در جهان بر دیگران اثر می‌گذاریم، و چه‌گونه با انتخاب واژگان در آن‌ها احساسات خاص تولید می‌کنیم، نقش بازی می‌کند. یعنی، زبان می‌تواند اطلاعاتی در باره‌ی واکنش عاطفی در اختیار ما بگذارد:

(۴) الف. خفه شو!

ب. خیلی معذرت می‌خواهم مزاحم‌تون شدم، اما...

این مثال‌ها نحوه‌ی عرضه‌ی شخصیت اجتماعی خود از طریق زبان را هم نشان می‌دهند. زبانی که انتخاب می‌کنیم اطلاعات مربوط به تلقی‌های ما نسبت به دیگران، نسبت به خود ما و موقعیتی که در آن هستیم را منتقل می‌سازد.

زبان را می‌توان برای خلق صحنه‌ها، یا چارچوب‌های تجربه، نمایه‌گذاری و حتی ساختن یک بافت خاص به کار برد (فیلم‌سور ۱۹۸۲). به بیان دیگر، کاربرد زبان می‌تواند چارچوب‌هایی را فراهم‌خواند که حاوی ساختارهای غنی دانش هستند، ساختارهایی که دانش پس‌زمینه را فرامی‌خوانند و پر می‌کنند.

(۵) الف. احوال شما چه‌طور است؟

ب. روزی روزگاری...

مثال (۵الف) یک چارچوب سلام - احوال‌پرسی خلق می‌کند، که نشان از پذیرش شخص دیگر و این واقعیت است که این دو برای اولین بار ملاقات می‌کنند. هم‌چنین میزان رسمی بودن برخورد را علامت می‌دهد، که واژه‌های هی، چه خبر، یا های فاقد آن‌اند. به همین منوال، جمله‌ی (۵ب) از شروع داستان‌گویی حکایت می‌کند. به بیان دیگر، صرف شنیدن یا خواندن جمله‌ی (۵ب) کل چارچوب فراخوانده می‌شود، که در نحوه‌ی واکنش ما به آن چه در پی می‌آید، چه انتظاراتی باید داشته باشیم و جز این‌ها، راهنمای ماست.

خلاصه، دیدیم که زبان نه تنها معانی خاص را رمزگذاری می‌کند، بلکه هم‌چنین، به‌واسطه‌ی این معنی‌ها و صورت‌هایی که برای نمادگذاری آن‌ها به کار می‌روند بخشی از دانش مشترک ما در یک جامعه‌ی گفتار را تشکیل می‌دهند، زبان می‌تواند نقش برهم‌کنشی، تسهیل ارتباط و غنی‌ساختن آن به راه‌های مختلف را بازی کند.

۲-۱ ساختار نظام‌مند زبان

با دیدن مثال‌هایی در این باره که زبان به چه کار می‌آید، اکنون اجازه بدهید ببینیم زبان چه‌گونه ساختار می‌یابد. زبان نظامی برای بیان معنا و اجرای نقش‌های نمادی و برهم‌کنشی است. در این صورت، چه شواهدی برای نظام‌مندی زبان وجود دارد؟

۱-۲-۱ شواهد مربوط به نظام

زبان متشکل است از مجموعه‌های نمادی، که برای اجرای نقش‌های توصیف شده در بخش ۱-۱، به راه‌های مختلف با هم ترکیب می‌شوند. هر مجموعه‌ی نمادی یک واحد زبانی^۱ متعارف است، بدین معنا که بخشی از زبان است که برای گویندگان آشناست و با معنا و نحوه‌ی کارکرد آن «موافق» اند. همان‌گونه که بعداً در این کتاب خواهیم دید، مخصوصاً در قسمت سوم [جلد ۲]، یکی از دغدغه‌های عمده در رویکردهای شناختی به دستور این است که چه‌گونه گنجینه‌ی واحدهای زبانی تشکیل‌دهنده‌ی زبان را مدل‌سازی کنیم. برای مثال، گویندگان انگلیسی مدرن «موافق» اند که صورت cat برای اشاره به نوع خاصی از معنی به کار می‌رود که در شکل ۲-۱ آمده است. هر واحد متعارف می‌تواند یک زیربخش معنادار از یک واژه باشد که زبان‌شناسان آن را تک‌واژ^۲ می‌نامند (anti-dis-establish...)، یک واژه‌ی کامل باشد، یک رشته واژه (یک گروه) باشد که «متعلق» به هم‌دیگرند یا یک جمله‌ی کامل. اکنون می‌خواهیم مثال دیگر را در نظر بگیریم:

(۶) او لگد زد به سطل (He kicked the bucket)

این گفته متشکل است از یک جمله که در زبان انگلیسی معنای اصطلاحی دارد. یعنی، معنای آن از روی معنای تک‌تک اجزا قابل پیش‌بینی نیست. گوینده‌ی غیربومی انگلیسی که معنای «خاص» اصطلاحی را یاد نگرفته است فقط می‌تواند جمله‌ی (۶) را به صورت لفظی تعبیر کند. گویندگان بومی انگلیسی، از سوی دیگر، در حالی می‌توانند این جمله را به صورت لفظی تعبیر کنند، غالباً نمی‌توانند معنای اصطلاحی «او مُرد» را

1. linguistic unit

2. morpheme

نادیده بگیرند. البته، دسترس پذیری تعبیر لفظی در برابر تعبیر اصطلاحی به موقعیت یا بافتی بستگی دارد که جمله در آن ادا می شود.

اکنون با تمرکز بر تعبیر اصطلاحی، می توانیم این گفته را واحدی در نظر بگیریم که معنای اختصاصی دارد. بنابراین، یک مجموعه‌ی نمادی در نظر گرفته می شود. اصطلاح دیگر برای مجموعه‌ی نمادی که توسط زبان‌شناسان شناختی به کار می رود ساخت^۱ است (گولدبرگ ۱۹۹۵). مفاهیم مجموعه‌ی نمادی و ساخت را در قسمت سوم [جلد ۲] کتاب به تفصیل مطالعه خواهیم کرد.

وقتی برخی جنبه‌های جمله در (۶) را تغییر دهیم، معنا تحت تأثیر قرار می گیرد. مثلاً اگر مفعول (چیزی که لگد می خورد) را تغییر دهیم، مثل (۷)، معنای اصطلاحی را از دست می دهیم و فقط معنای لفظی باقی می ماند:

(۷) او لگد زد به سطل آشغال.

به نظر بسیاری از زبان‌شناسان شناختی، آنچه جمله‌ی (۷) را «لفظی» می سازد این است که این جمله «به عنوان یک کل» یک ساخت تشکیل نمی دهد. در عوض، معنای (۷) با متحد ساختن واحدهای کوچک تر، یعنی واژه‌ها، تعبیر می شود. در مقابل، مثال (۶) به عنوان یک واحد کل تعبیر می شود: یعنی یک ساخت. یک راه برای بیان این ایده به زبان شهودی تر استفاده از استعاره‌ی «انباشت»^۲ است: فرض کنید ما دانش خود در باره‌ی واژه‌ها، گروه‌ها، و ساخت‌های پیچیده را در جعبه‌ی ذهن انبار می کنیم. رفتار ساخت‌های بزرگ تر، مثل لگد زدن به سطل، حکایت از آن دارد که این ساخت‌ها به صورت واحدهای منفرد، مانند واژه‌ها، انبار می شوند. معنای جمله‌هایی چون (۷)، از سوی دیگر، با ترکیب واژه‌های منفرد که آن را تشکیل می دهند ساخته می شود.

اکنون یک مثال دیگر را از نظر بگذرانیم. اگر جمله‌ی (۶) را به صورت زیر تغییر دهیم، باز هم معنای اصطلاحی را از دست می دهیم:

(۸) سطل لگد خورد توسط او.

این مثال نشان می دهد که ساخت‌ها (یا زوج صورت - معناها)، علاوه بر معنا،

1. construction

2. storage

الگوهای دستوری صوری خاصی دارند. به بیان دیگر، ویژگی‌های ساخت نه تنها واژه‌های منفرد که آن را تشکیل می‌دهند، مانند (۶)، بلکه هم‌چنین به صورت دستوری، یا ترتیب واژه^۱ هم مربوط می‌شود. ساخت مجهول در (۸)، که در آن سطل در موقعیت فاعل است، در ارانه‌ی معنای اصطلاحی وابسته به جمله در (۶) ناکام می‌ماند. از این نکته می‌توانیم نتیجه بگیریم که آرایش خطی واژه‌ها در جمله بخشی از دانش فرد در باب ساخت‌های اصطلاحی مانند ساخت (۶) را تشکیل می‌دهد.

این گفته با یک جمله‌ی غیردستوری هم نشان داده می‌شود، جمله‌ای که با هیچ الگوی صوری وابسته به ساخت‌های زبان انگلیسی مثل (۹) متناظر نیست، و در نتیجه معنای متعارف ندارد. غیردستوری بودن با یک ستاره نشان داده می‌شود:

(۹) * سطل لگد زد او را.

همان‌گونه که در بالا گفته شد، جمله در (۶) ساخت دانسته می‌شود چون از واژه‌های خاصی تشکیل شده است که به ترتیب خاصی آرایش یافته‌اند، و این واژه‌ها به صورت متعارف وابسته به معنی (اصطلاحی) خاصی هستند. اما، ما پیشنهاد کرده‌ایم که ساخت‌ها می‌توانند به معنای «لفظی»^۲ منجر بشوند. برای نشان دادن این نکته، جمله‌ی دیگری را بررسی می‌کنیم که هم دارای معنای لفظی و هم معنای اصطلاحی است. برای مثال، جوک زیر را در نظر بگیرید:

(۱۰) الف. گارسون، این پشه در سوپ من چه کار می‌کند؟

ب. فکر می‌کنم مشغول شنای قورباغه است، قربان!

این جوک حول ابهام بین دو ساخت دور می‌زند: ساخت پرسشی عادی، که در آن گوینده در مورد قصد یا هدف چیزی یا کسی سؤال می‌کند (آن پرنده روی سقف چه کار می‌کند؟ اون زن اون جا چه کار می‌کند؟) و «ساخت What's X doing Y» که در آن گوینده اشاره می‌کند که موقعیت خاصی ناجور یا غیرقابل قبول است (اون گوشواره‌های خرگوشی را می‌پوشید که چه کار بکنید؟ اون لباس‌ها کف اتاق چه کار می‌کنند؟)؛ ساخت اخیر توسط پاول کی و چارلز فیلمور (۱۹۹۹) به تفصیل مطالعه شده است. توجه

1. word order

2. literal

کنید که هر کدام از این تعبیرها مستلزم پاسخ متفاوتی است. برای ساخت پرسشی عادی، پاسخ دست کم باید متشکل از اطلاعاتی باشد که با واژه‌ی پرسشی هم خوانی داشته باشد (مشغول لانه‌سازی است؛ منتظر اتوبوس است). برای ساخت «What's X doing Y»، از سوی دیگر، پاسخ مورد انتظار نوعاً یک تبیین، توجیه و بهانه، یا معذرت خواهی است (دارم می‌رم یک میهمانی خیلی مهم؛ خیلی گرفتار بودم).

اساساً این دو معنای بسیار متفاوت، برای مثال (۱۰)، به صورت متعارف وابسته به واژه‌های دقیقاً یکسانی هستند که با توالی یکسانی آرایش یافته‌اند. اثر خوش مزگی پاسخ گارسون مبتنی بر این حقیقت است که او تعبیر «نادرست» را برای پاسخ انتخاب می‌کند. در حالی که مشتری از ساخت «What's X doing Y» استفاده می‌کند، گارسون ترجیح می‌دهد به ساخت پرسشی پاسخ بدهد.

مثال‌های این بخش این واقعیت را نشان می‌دهند که یک رابطه‌ی نظام‌مند بین واژه‌ها، معناهای آن‌ها، و نحوه‌ی آرایش آن‌ها در الگوهای متعارف وجود دارد. به سخن دیگر، زبان یک ساختار نظام‌مند است.

۱-۲-۲ ساختار نظام‌مند اندیشه

آیا ساختار نظام‌مند زبان بازتاب یک ساختار نظام‌مند در درون نظام مفهومی ماست؟ زبان‌شناسان شناختی یقیناً این گونه فکر می‌کنند. این زبان‌شناسان فرضیه‌ای را می‌کاوند که بنا بر آن برخی انواع عبارت‌های زبانی شواهدی ارائه می‌دهند که نظام مفهومی ما در الگوهای زبان بازتاب می‌یابد. وانگهی، در این کتاب خواهیم دید که نحوه‌ی ساخت‌مندی ذهن را می‌توان، تا حدی، بازتاب نحوه‌ی ساخت‌مندی و سازمان‌دهی جهان (از جمله تجربه‌ی اجتماعی - فرهنگی ما) تعبیر کرد. مثال‌های (۱۱) را ببینید:

(۱۱) الف. کریسمس به سرعت نزدیک می‌شود.

ب. تعداد سهام ما بالا رفته است.

پ. آن دو رابطه‌ی دوستانه‌ی بسیار نزدیکی دارند.

این مثال‌ها به حوزه‌ی انتزاعی زمان (الف)، کمیت (ب)، و عاطفه (پ) مربوط می‌شوند. هر حوزه‌ی مفهومی یک مجموعه دانش در داخل نظام مفهومی ماست

که حاوی ایده‌ها و تجاربِ مربوط است و آن‌ها را سازمان می‌دهد. برای مثال، حوزه‌ی مفهومی زمان می‌تواند به گستره‌ای از مفاهیم زمانی، از جمله کریسمس، مربوط بشود، که یک رویدادِ زمانی است. توجه کنید که در هر یک از جمله‌های (۱۱) مفاهیم انتزاعی‌ترِ کریسمس، تعداد (سهام)، و دوستی بر حسب حوزه‌های مفهومی‌ای فهمیده می‌شوند که به تجاربِ عینی فیزیکی مربوط می‌شوند. برای مثال، کریسمس بر حسب حوزه‌ی فیزیکی حرکت مفهوم‌سازی می‌شود که در کاربردِ واژه‌ی نزدیک می‌شود در (۱۱الف) آشکار است. واضح است که در مورد کریسمس (و دیگر مفاهیم زمانی) نمی‌توان گفت که به صورتِ لفظی حرکت می‌کند. به‌طورِ مشابه، مفهومِ تعدادِ سهام بر حسب *امتدادِ قائم* مفهوم‌سازی می‌شود، که در کاربردِ واژه‌ی بالا رفته است و در (۱۱ب) دیده می‌شود. سرانجام، دوستی، بر حسب نزدیکی فیزیکی مفهوم‌سازی می‌شود که در (۱۱پ) با واژه‌ی نزدیک مشخص می‌شود.

یکی از یافته‌های عمده‌ی مطالعاتِ نظامِ مفهومی انسان این است که مفاهیم انتزاعی به صورتِ منظم بر حسب حوزه‌های فیزیکی‌ای ساخت‌مند می‌شوند که از تجربه‌ی ما از رفتارِ اجسام فیزیکی، از جمله ویژگی‌هایی چون حرکت، امتدادِ قائم، و نزدیکی فیزیکی، استخراج می‌شوند (لیکاف و جانسون ۱۹۹۹، ۱۹۸۰). ظاهراً زبانی که ما برای گفت‌وگو در باره‌ی ایده‌های زمانی‌ای چون کریسمس به کار می‌بریم شواهدِ قدرت‌مندی در این باره فراهم می‌سازد که نظامِ مفهومی ما مفاهیم انتزاعی را بر حسب انواعِ عینی‌ترِ تجربه «سازمان» می‌دهد، و در نتیجه مفاهیم انتزاعی راحت‌تر فهمیده می‌شوند.

۱-۳ زبان‌شناس چه کار می‌کند؟

هم‌چنان که می‌بینیم زبان‌شناسانِ شناختی در باره‌ی ماهیتِ زبان، و نظامِ مفهومی‌ای که گمان می‌رود بازتاب می‌دهد، اندیشه‌پردازی می‌کنند. این فرضیه‌ها مبتنی بر مشاهده‌ی الگوهایی هستند که در آن‌ها زبان ساخت‌مند می‌شود و سازمان پیدا می‌کند. نتیجه می‌شود که هر نظریه‌ی زبان و ذهن مبتنی بر مشاهده‌ی زبان باید اول واقعیت‌های زبانی را با یک روشِ نظام‌مند و دقیق به گونه‌ای بیان کند که توصیفِ حاصل یک اساسِ موجه برای دانشِ ضمنی گوینده‌ی زبان فراهم سازد (چامسکی ۱۹۶۵؛

لانگاکر ۱۹۸۷؛ ۱۹۹۹ الف). این گفته موردی است که در آن زبان‌شناسان شناختی با دیگر زبان‌شناسان فعال در سنت‌های دیگر شریک‌اند. در ادامه خلاصه‌ای از آن‌چه زبان‌شناسان انجام می‌دهند و نحوی انجام آن را می‌آوریم.

۱-۳-۱ چه چیزی؟

زبان‌شناسان تلاش می‌کنند نظام‌های پشت زبان را کشف، توصیف، و مدل‌سازی کنند. مدل‌های زبان متشکل‌اند از نظریه‌هایی در باره‌ی زبان. زبان‌شناسان می‌توانند از دیدگاه‌های مختلف زبان را مطالعه کنند. برای این کار ممکن است بر کشف نظام‌های درون و بین صدا، معنا، و دستور تمرکز کنند، یا حوزه‌های کاربردی‌تری چون تکامل زبان، یادگیری زبان توسط بچه‌ها، اختلال‌های زبانی، پرسش‌هایی در این باره که زبان چرا و چه‌گونه در طول زمان تغییر می‌کند، یا رابطه‌ی بین زبان، فرهنگ و جامعه را در کانون توجه قرار دهند. تأکید زبان‌شناسان شناختی بر این نکته است که نظام‌مندی زبان را مستقیماً به نحوی الگومندی و ساخت‌مندی ذهن، و به‌خصوص به ساختار و سازمان مفهومی، مربوط سازند. در نتیجه یک رابطه‌ی نزدیک بین زبان‌شناسان شناختی و جنبه‌هایی از روان‌شناسی شناختی وجود دارد. علاوه بر این، زبان‌شناسان کاربردی نیز به راه‌های مختلف از برنامه‌های پژوهشی زبان‌شناسان شناختی تأثیر می‌پذیرند و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند (نک فصل‌های ۳ و ۴).

۱-۳-۲ چرا؟

زبان‌شناسان، برای فهم شناخت انسان یا نحوی عمل کرد ذهن، موضوع‌هایی که در بالا به آن‌ها اشاره شد را مورد کاوش قرار می‌دهند. زبان یک ظرفیت منحصر به فرد انسان است. بنابراین زبان‌شناسی، همراه با فلسفه، روان‌شناسی، علوم اعصاب، و هوش مصنوعی، یکی از شاخه‌های علوم شناختی است. هر کدام از این شاخه‌ها تلاش می‌کند جنبه‌های متفاوت (و غالباً هم‌پوشانی) از شناخت انسان را تبیین کند. به‌خصوص، داریم می‌بینیم که زبان‌شناسان شناختی زبان را نظامی می‌بینند که مستقیماً سازمان مفهومی را بازتاب می‌دهد.

۱-۳-۳ چه گونه؟

ما در جایگاه زبان شناس، متکی به هر آن چیزی هستیم که زبان در باره‌ی خود به ما می‌گوید. به عبارت دیگر، این زبان معمولی، یا زبان مردم عادی، است که «داده‌های خامی» را که زبان شناسان برای نظریه پردازی به کار می‌برند فراهم می‌سازد. زبان شناسان زبان را توصیف می‌کنند، و بر اساس ویژگی‌های آن، این فرضیه را فرمول‌بندی می‌کنند که زبان چه گونه در ذهن باز نموده می‌شود. این فرضیه‌ها را می‌توان به راه‌های مختلف مورد آزمون قرار داد.

۱-۳-۴ شم گوینده

گویندگان بومی هر زبان معین انسان شم قوی‌ای در این باره دارند که چه ترکیب‌هایی از صداها یا واژه‌ها در زبان آن‌ها امکان‌پذیر است، کدام تعبیرها می‌تواند با کدام ترکیب‌ها جفت شود. برای مثال، گویندگان بومی زبان انگلیسی موافقت خواهند کرد که مثال (۶)، که در این جا تکرار شده است، یک جمله‌ی خوش ساخت است، و دو معنای ممکن دارد:

(۶) او لگد زد به سطل.

هم چنین موافقت خواهند کرد که (۷) و (۸)، که در این جا تکرار شده‌اند، جمله‌های خوش ساخت هستند، اما هر کدام فقط یک معنای ممکن دارد:

(۷) او لگد زد به سطل آشغال.

(۸) سطل آشغال لگدزده شد توسط او.

سرانجام، و شاید جالب‌تر، گویندگان موافقت خواهند کرد که مثال‌های زیر در زبان انگلیسی ناممکن‌اند:

(۱۲) الف. *bucket kicked he the.

ب. *kicked bucket the he.

پ. *bucket the kicked he.

ت. *kicked he bucket the.

حقایقی از این دست نشان می‌دهد که زبان، و شم گویندگان در باب زبان، را می‌توان «پنجره‌ای» به نظام زیرین تعبیر کرد. بر اساس الگوهایی که از توصیف زبان به دست

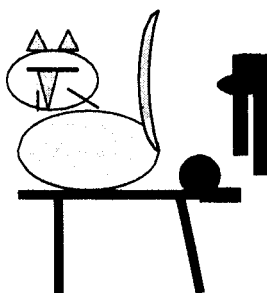
می‌آید، زبان‌شناسان می‌توانند «مدل»‌های نظری زبان را استخراج کنند. هر مدل زبان یک مجموعه گزاره است که، بر اساس شواهد تجربی و توجیه روان‌شناختی، برای بیان هرچه ما در مورد این نظام شناختی ناپیدا و پنهان می‌دانیم به روشی اصولی به کار می‌رود.

۱-۳-۵ شواهد هم‌گرا

زبان‌شناسان شناختی چه‌گونه کفایت مدل‌های خود را ارزیابی می‌کنند؟ یک‌راه در نظر گرفتن شواهد هم‌گراست^۱ (لانگاکر ۱۹۹۹ الف). این بدان معناست که هر مدل باید نه تنها دانش زبانی را تبیین کند، بلکه هم‌چنین باید با آن‌چه دانش‌مندان شناختی در مورد دیگر حوزه‌های شناختی می‌دانند سازگار باشد، و این دیدگاه را بازتاب بدهد که ساختار و سازمان زبان یک بازتاب نسبتاً نادقیق اما با این حال گویا از ساختار و سازمان شناخت است. به‌عنوان مثال صحنه‌ی شکل ۱-۵ را نگاه کنید:

(۱۳) الف. گربه روی صندلی است.

ب. ؟ صندلی زیر گربه است.



شکل ۱-۵. گربه روی صندلی است

چه‌گونه می‌توانیم زبان را برای توصیف صحنه‌ای از این دست به کار ببریم؟ بیش‌تر گویندگان زبان انگلیسی قبول خواهند کرد که توصیف (۱۳) الف) مناسب اما (۱۳) ب) نامناسب است: چرا (۱۳) ب) عجیب است؟ یک جمله‌ی انگلیسی کاملاً دستوری است. از آن‌چه روان‌شناسی در باره‌ی عمل کرد ذهن انسان آشکار ساخته است، می‌دانیم که ما تمایل داریم توجه خود را به برخی جنبه‌های هر صحنه‌ی دیداری متمرکز سازیم. جنبه‌ای که در کانون توجه قرار می‌دهیم چیزی است که در مورد آن می‌توانیم پیش‌بینی‌هایی به عمل آوریم. برای مثال در شکل ۱-۵ ما به گربه توجه می‌کنیم نه به میز

چون دانش ما در باره‌ی جهان به ما می‌گوید که گربه با احتمال فراوان حرکت می‌کند نه میز، گربه می‌تواند صدا در آورد یا کار دیگری انجام بدهد، نه میز. ما این هستی برجسته را شکل^۱ و بقیه‌ی صحنه را زمینه^۲ می‌نامیم، که راه دیگری برای بیان «پس زمینه» است (نک فصل ۳). توجه کنید که این واقعیت در باره‌ی روان‌شناسی انسان ما را به تبیینی مجهز می‌سازد که چرا زبان اطلاعات را به شیوه‌های معینی «بسته‌بندی» می‌کند. در (الف) گربه (the cat) موقعیت برجسته‌ای در جمله دارد؛ هر نظریه‌ی زبان به ما خواهد گفت که موقعیت آغازین جمله در بسیاری از زبان‌های جهان یک موقعیت «خاص» است. این گفته با برجستگی هستی متناظر در صحنه‌ی دیداری هم‌خوانی دارد. این تبیین، بر اساس تمایز شکل-زمینه، نیز ما را به تبیینی مجهز می‌سازد که چرا (ب) «عجیب» است. این یک مثالی در این باره است که چه‌گونه شواهد هم‌گرا نظریه‌های زبان را تأیید یا تقویت می‌کنند. آیا می‌توانید موقعیتی را در نظر آورید که در آن (ب) عجیب نباشد؟

۱-۴ این که یک زبان می‌دانیم به چه معناست؟

بگذارید نگاهی دقیق‌تر به چند ادعا بیندازیم که زبان‌شناسان شناختی در این باره که زبان چه‌گونه در ذهن بازنمایی می‌شود مطرح کرده‌اند. ما نشان داده‌ایم که تکلیف زبان‌شناس کشفِ نظام‌مندی پشتِ زبان و درونِ زبان است. چه نوع نظام‌هایی ممکن است در درونِ زبان وجود داشته باشد؟ ما با معرفی یک تمایز بنیادی بر اساس اثر ماندگارِ زبان‌شناس شناختی پیش‌گام لئونارد تالمی به این پرسش پاسخ می‌دهیم. تالمی پیشنهاد می‌کند که بازنمایی شناختی فراهم شده توسطِ زبان را می‌توان به دو زیرنظامِ واژگانی و دستوری تقسیم کرد. مثال زیر را در نظر بگیرید:

(۱۴) شکارچی ردِ ببرها را دنبال کرد. (The hunter tracked the tigers.)

توجه کنید که برخی از اجزای جمله در (۱۴) — اعم از واژه‌ی کامل (تک‌واژ آزاد)، یا زیراجزای بامعنای واژه‌ها (تک‌واژه‌های مقید) — سیاه تایپ شده‌اند. وقتی این اجزا را تغییر بدهیم چه اتفاقی می‌افتد:

1. figure
2. ground

(۱۵) الف. کدام شکارچی رد بیرها را دنبال کرد؟ (**which hunter tracked the tigers?**)

ب. شکارچی رد بیرها را دنبال می کند. (**The hunter tracks the tigers.**)

پ. آن شکارچی ها رد بیرری را دنبال می کنند. (**Those hunters track a tiger.**)

همه‌ی جمله‌ها در (۱۵) هنوز هم در باره‌ی نوعی رویدادِ ردیابی هستند که شامل یک یا چند شکارچی و یک یا چند ببر می شود. آن چه وقتی ما واژه‌های «کوچولو» *a, the, those* و تک‌واژه‌های مقید *ed* یا *s* را تغییر می دهیم اتفاق می افتد این است که ما رویداد را جورهای دیگر تعبیر می کنیم که به اطلاعات زیر ربط پیدا می کند: شمار (چه تعداد شکارچی یا ببر آن جا بود/ هستند)، زمان (آیا رویداد پیش از زمان حال اتفاق می افتد یا هم اکنون در جریان است)، اطلاعات قدیم / جدید (آیا شنونده می داند گفت‌وگو در باره‌ی کدام شکارچی‌ها یا ببرها است؟) و این که آیا جمله باید خبری باشد یا پرسشی.

این عناصر و تک‌واژه‌های زبانی عناصر طبقه‌بسته نامیده می شوند و به زیرنظام دستوری تعلق دارند. اصطلاح طبقه‌بسته به این واقعیت اشاره دارد که زبان نوعاً به‌سختی می تواند اعضای جدیدی به این مجموعه از عناصر اضافه کند. این گفته با واحدهای «واژگانی» که طبقه‌باز نامیده می شوند در تضاد است. این واژه‌ها به زیرنظام‌های واژگانی مربوط می شوند. اصطلاح طبقه - باز به این واقعیت اشاره می کند که زبان نوعاً خیلی راحت‌تر اعضای جدید، و به صورتی منظم، به این زیرنظام اضافه می کند.

به لحاظ معنایی، واحدهای «واژگانی» معنای غنی فراهم می آورند و از این رو نقش محتوا ایفا می کنند، عناصر «دستوری» نقش ساختاربخش در جمله دارند. با فراهم ساختن نوعی «داربست»، به راه‌های مهم اما نسبتاً ظریف‌تر و پیچیده‌تری به تعبیر کمک می کنند؛ این داربست محتوای غنی آماده شده توسط عناصر طبقه‌باز را هم حمایت می کند و هم ساختار می بخشد. به سخن دیگر، عناصر وابسته به زیرنظام دستوری ساخت‌هایی هستند که به معنای طرح‌واره‌ای یاری می رسانند نه معنای غنی محتوایند. وقتی ما بقیه‌ی اجزای جمله را تغییر دهیم این گفته روشن‌تر می شود. (۱۴) را با (۱۶) مقایسه کنید:

(۱۶) الف. ستاره‌ی فیلم بوسید کارگردانان را. (**The movie star kissed the directors**)

ب. نور آفتاب پشت بام‌ها را روشن ساخت. (**The Sunbeam illuminated the rooftops**)

پ. کتاب درسی موجب مسرت دانش جویان شد. (**The textbook delighted the students**)

آن‌چه همه‌ی جمله‌های (۱۶) با (۱۴) به اشتراک دارند عناصرِ «دستوری» است. به بیانِ دیگر، ساختارِ دستوری همه‌ی جمله‌ها در (۱۶) با (۱۴) یک‌سان است. می‌دانیم که هر دو شرکت‌کننده در رویداد به‌راحتی توسطِ شنونده شناسایی می‌شوند، و رویداد قبل از زمانِ حال اتفاق می‌افتد. هم‌چنین می‌دانیم که فقط یک ستاره‌ی سینما/ نور آفتاب/ کتابِ درسی وجود دارد، اما بیش‌تر از یک کارگردان/ پشتِ بام/ کتابِ درسی شرکت دارند. با این حال، توجه کنید که جمله‌ها چه‌قدر با هم فرق دارند. اصلاً یک رویداد را توصیف نمی‌کنند. این بدان دلیل است که عناصرِ «واژگانی» انواعِ مفاهیمی را فرامی‌خوانند که از مفاهیم فراخوانده شده توسطِ عناصرِ «دستوری»، غنی‌تر و کم‌تر طرح‌واره‌ای هستند. زیرنظامِ واژگانی به اجسام، مردم، مکان‌ها، رویدادها، ویژگی‌های اجسام و مانند این‌ها مربوط می‌شوند. زیرنظامِ دستوری از سوی دیگر به مفاهیمی مربوط می‌شود که با شمار، ارجاع‌زمانی، اطلاعاتِ قدیم/ جدید، این‌که گوینده جمله‌ی خبری ادا می‌کند یا پرسشی و جز این‌ها سروکار دارد.

تمایزِ مهم دیگر بین این دو زیرنظام به نحوه‌ی تغییرِ زبان در طولِ زمان مربوط می‌شود. عناصرِ زیرنظامِ واژگانی (طبقه-باز) در هر زبانِ معینِ انسان یک مجموعه‌ی بزرگ و هر دم متغیر تشکیل می‌دهند؛ در هر دوره‌ی زمانی، واژه‌هایی که دیگر مورد نیاز نیستند ناپدید و واژه‌های جدید پدیدار می‌شوند. از سوی دیگر، عناصرِ زیر نظامِ «دستوری» (طبقه-بسته) مجموعه‌ی کوچک‌تری تشکیل می‌دهند و بسیار پایدارترند. در نتیجه، تمایل دارند در مقابلِ تغییر مقاوم‌تر باشند. اما، حتا این عناصرِ دستوری هم در طولِ زمان تغییر می‌کنند. این موضوعی است که بعداً در همین کتاب، وقتی فرایندِ معروف به دستوری‌سازی^۱ را بحث می‌کنیم، مفصل‌تر به آن باز خواهیم گشت (نک فصل ۲۱).

جدول ۱-۱ خلاصه‌ای از این تفاوت‌های مهم بین زیرنظام‌های دستوری واژگانی را در بر دارد. این دو، باهم، به زبان امکان می‌دهند که، با رمزگذاری و ساختاربخشی به ایده‌ها و اندیشه‌ها، یک بازنمایی شناختی ارائه بدهد.

با تهیه‌ی طرحی از آن‌چه «پرسش دانستنِ یک زبان به چه معناست» مطرح می‌سازد

از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، اکنون در موقعیتی هستیم که زبان‌شناسی شناختی را با تفصیل بیش‌تری مورد بررسی قرار دهیم. به‌خصوص، باید فرض‌ها و تعهداتی را در نظر بگیریم که اساس این رشته را تشکیل می‌دهند، و این رویکرد را در زبان با توجه به موارد زیر بررسی کنیم: دیدگاه، فرضیه‌ها، پدیده‌های زبانی و شناختی‌ای که بررسی می‌کند، روش‌شناسی‌ها و رویکرد آن به نظریه‌ی ساخت. در فصل بعد به این موضوع‌ها بازمی‌گردیم.

جدول ۱-۱. ویژگی‌های زیرنظام‌های واژگانی و دستوری

زیرنظام واژگانی	زیرنظام دستوری
واژه‌ها/ تک‌واژه‌های طبقه - باز	واژه‌ها/ تک‌واژه‌های طبقه - بسته
نقش محتوایی	نقش ساختاربخشی
مجموعه‌ی بزرگ‌تر: هردم متغیر	مجموعه‌ی کوچک‌تر: مقاوم در برابر تغییر
دسترسان به مفاهیم «غنی»، مثل مردم، اجسام، مکان‌ها، ویژگی‌ها و جز این‌ها	دسترسان به مفاهیم طرح‌واره‌ای، مثل شمار، ارجاع زمانی، قدیم/ جدید، اخباری/ پرسشی و جز این‌ها

۵-۱ خلاصه

این فصل را با این نکته شروع کردیم که زبان‌شناسان شناختی، مانند دیگر زبان‌شناسان، تلاش می‌کنند نظام‌مندی، ساختار، و نقش زبان را توصیف و توجیه کنند. اما، برای زبان‌شناسان شناختی، زبان الگوهای ذهن را بازتاب می‌دهد؛ بنابراین، مطالعه‌ی زبان مطالعه‌ی الگوهای مفهوم‌سازی است. به‌منظور کاوش مفصل‌تر این ایده‌ها، ابتدا نگاهی به نقش‌های زبان انداختیم. زبان ابزار رمزگذاری و انتقال ایده‌ها را فراهم می‌سازد؛ دارای یک نقش نمادی و یک نقش برهم‌کنشی است. زبان با استفاده از این نمادها اندیشه را رمزگذاری می‌کند و ساختار می‌بخشد. نمادهای زبان متشکل از زوج صورت - معناها هستند که مجموعه‌ی نمادین نامیده می‌شود. معنای وابسته به هر نماد زبانی با بازنمایی ذهنی یک مفهوم در ارتباط است. مفاهیم از ادراک‌ها استخراج می‌شوند؛ گستره‌ی اطلاعات ادراکی که از جهان دریافت می‌شود در یک تصویر ذهنی یک‌کاسه می‌شود. معناهای رمزگذاری شده توسط نمادهای زبانی به واقعیت تصویرشده

اشاره می‌کنند: یک تصویر ذهنی از واقعیت آن‌گونه که توسط ذهن انسان تعبیر می‌شود. در حالی که مفهوم‌سازی‌های ما از لحاظ دامنه نامحدودند، زبان صرفاً دسترسی به ساخت مفهوم‌سازی‌ها را فراهم می‌سازد. زبان نقش کارکردی نیز دارد؛ از زبان در برقراری ارتباط استفاده می‌کنیم. زبان این امکان را برای ما فراهم می‌سازد که کنش‌گفتارها را اجرا کنیم، یا عواطف و احساسات خود را بیان کنیم. زبان برای خلق صحنه‌ها یا بافت‌ها هم به کار می‌رود؛ از این رو زبان دارای توانایی فراخواندن چارچوب‌های تجربی است.

دوم، با معرفی مفهوم واحد زبانی متعارف، که ممکن است یک تک‌واژه باشد، یا واژه، یا یک رشته واژه یا جمله، شواهد مربوط به نظام زبانی را بررسی کردیم. معنای اصطلاحی را معرفی کردیم که در برخی بافت‌ها دیده می‌شود، و می‌تواند وابسته به ساخت‌ها باشد. این گفته با معنای لفظی در تضاد است، که می‌تواند با ترکیب ساخت‌های کوچک‌تر مثل واژه‌ها تشکیل شود. ترتیب واژه بخشی از دانش فردی ساخت‌های خاص را تشکیل می‌دهد، نکته‌ای که با جمله‌های غیردستوری نشان داده می‌شود. هم‌چنین ساختار زبانی را به ساختار نظام‌مند اندیشه مرتبط ساختیم. حوزه‌های مفهومی در زبان حاوی ایده‌ها و تجربه‌هاست و آن‌ها را سازمان می‌دهد.

سپس، وظایف زبان‌شناس را بیان کردیم: فرضیه‌سازی در باره ماهیت زبان و نظام مفهومی‌ای که بازمی‌تاباند. این فرضیه‌ها، با توصیف حقایق زبانی به شیوه‌ای نظام‌مند و دقیق، باید کفایت توصیفی داشته باشد. زبان‌شناسان تلاش می‌کنند نظام‌های زبانی را توصیف و مدل‌سازی کنند، که انگیزه‌ی آن فهم شناخت انسان است. بنابراین، زبان‌شناسی یکی از رشته‌های علوم شناختی است. زبان‌شناسان، با بررسی داده‌های زبانی و با تکیه بر شش گویندگان بومی و شواهد هم‌گرا، وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهند. به‌عنوان یک نمونه از شواهد هم‌گرا، واکنش زبانی تمایز برقرار شده توسط روان‌شناسان بین شکل و زمینه را مورد کاوش قرار دادیم.

سرانجام، به آن‌چه دانستن یک زبان به چه معناست نگاهی انداختیم، و یک تمایز مهم بین انواع دانش زبان برقرار ساختیم: بازنمایی شناختی فراهم‌شده توسط زبان را می‌توان به دو زیرنظام واژگانی و دستوری تقسیم کرد. زیرنظام واژگانی شامل عناصر طبقه - باز

است که نقش محتوایی را اجرا می‌کند. زیرنظام دستوری شامل عناصر طبقه‌بسته است که نقش ساختاربخشی را با فراهم‌سازی معنای طرح‌واره‌ای اجرا می‌کند.

برای مطالعه‌ی بیشتر

گزیده‌ای از کتاب‌های مقدماتی که به صورتی گسترده همه‌ی جنبه‌های زبان را بررسی می‌کنند و برای کسانی که با این موضوع نسبتاً ناآشنا هستند مفیدند.

Dirven and Verspoor (2004). This introductory textbook of general linguistics takes a cognitive approach and includes chapters on language and thought, and words, meanings and concepts.

Fromkin, Rodman and Hyams (2002). A very popular introductory textbook of linguistics.

Trask (1999). An accessible introduction to linguistics for the layperson; an entertaining read.

گزیده‌ای از کتاب‌های مقدماتی در باره‌ی علوم شناختی به‌طور کلی.

Bechtel and Graham (eds) (1999)

Cummins and Cummins (eds) (1999)

Green (ed.) (1996)

هر کدام از این کتاب‌ها یک کلکسیونِ سطح-پایه از مقالات در مورد جنبه‌های متنوع علوم شناختی است. کتابِ گرین تأکید خاصی بر زبان‌شناسی دارد.

فهرستی از کتاب‌ها که مروری بر موضوع‌های مربوط به زبان‌شناسی شناختی فراهم می‌کنند.

Allwood and Gärdenfors (eds) (1999). A collection of papers on various aspects of cognitive semantics; the paper by Gärdenfors provides a particularly useful overview.

Geeraerts (1995). This article compares cognitive linguistic approaches with cognitive science and generative grammar and provides a very broad survey of work on cognitive linguistics; not as accessible as Radden's chapter.

Geeraerts and Cuyckens (2005). An important reference work featuring articles on a wide range of areas in cognitive linguistics by leading scholars in the field.

Goldberg (ed.) (1996). A collection of conference papers. Provides a representative sample of the range of concerns and issues addressed by cognitive linguists.

Janssen and Redeker (1999). A collection of papers by some of the leading proponents in the field; a good background to cognitive linguistics in general.

فهرستی از کتاب‌ها که به موضوع‌های مطرح‌شده در این فصل مربوط می‌شوند

Evans (2004a). Explores the relationship between language and conceptual organisation by focusing on how we think and talk about time and temporal experience.

Fillmore, Kay and O'Connor (1988). Seminal article on the relation between idiomaticity and constructions.

Lakoff and Johnson (1980). An early but hugely influential study which first proposed that language reflects systematic 'mappings' (conceptual metaphors) between abstract and concrete conceptual domains.

Langacker (1999a). A survey article which deals with the notions of the symbolic (in Langacker's terms 'semiotic') and interactive functions associated with language, the notion of converging evidence, and how cognitive linguistics differs from formal and functional approaches to language.

Nuyts and Pederson (eds) (1997). The first chapter provides a good general discussion of the nature of the relationship between language and thought.

Talmy (2000). Chapter 1 deals with the notion of the cognitive representation and the distinction between the lexical (open-class) and grammatical (closed-class) subsystems.

Tyler and Evans (2003). The first chapter addresses the idea that words are merely impoverished 'prompts' for rich conceptualisation. Includes a detailed discussion and illustration of the *The cat jumped over the wall* example.

تمرین‌ها

۱-۱ رمزگذاری زبانی

مثال‌های زیر را با توجه به بحث ما در مورد مثال (۱) بررسی کنید. با استفاده از نمودارهای شکل ۱-۳، در مرحله‌ی اول، نمودارهای مشابهی رسم کنید که مسیر حرکت مطرح شده در هر مثال را بیان کند. در هر مورد، چه قدر از این اطلاعات به‌صراحت در معناهای خود واژه‌ها رمزگذاری می‌شود؟ چه مقدار به آن چه ما در مورد جهان می‌شناسیم مربوط می‌شود؟

- (a) The baby threw the rattle out of the buggy.
- (b) I threw the cat out of the back door.
- (c) I tore up the letter and threw it out of the window.
- (d) I threw the tennis ball out of the house.
- (e) I threw the flowers out of the vase.

۲-۱ ساخت‌ها

مثال‌های زیر شامل ساخت‌های اصطلاحی است. اگر زبان شما انگلیسی نیست، ممکن است برای فهم معنای آن‌ها نیازمند مشورت با یک گوینده‌ی بومی یا مراجعه به دیکشنری تخصصی اصطلاحات باشید. با کمک بحث ما در مثال (۶)، برخی از جنبه‌های هر جمله را تغییر دهید تا ببینید آیا این مثال‌ها هم به همان ترتیب تغییر می‌کنند. مثلاً، اگر فاعل جمله را تغییر دهید (مثلاً، the presidential candidate در جمله‌ی اول) چه اتفاقی می‌افتد؟ یا اگر مفعول جمله (مثلاً the towel) را تغییر دهید چه می‌شود؟ همیشه نمی‌توان یک جمله را مجهول کرد، اما اگر در این جا بتوانید معنا چه تغییری می‌کند؟

- (a) The presidential candidate threw in the towel.
- (b) Before the exam, Mary got cold feet.
- (c) She's been giving me the cold shoulder lately.
- (d) You are the apple of my eye.
- (e) She's banging her head against a brick wall.

یافته‌های شما در مورد دانش فرد از این ساخت‌ها در تقابل با جمله‌های حاوی معنی لفظی چه چیزی پیشنهاد می‌کنند؟ آیا هیچ کدام از این مثال‌ها معنای لفظی هم دارند؟

۳-۱ ترتیب واژه

مثال (ب) از تمرین ۱-۲ در بالا را در نظر بگیرید. شاید باور نکنید که یک چنین جمله‌ای با هفت واژه ۵۰۴۰ جای گشت ترتیب واژه دارد. ببینید چند تا از این جمله‌ها دستوری هستند؟ یافته‌های شما چه چیزی را مطرح می‌سازند؟

۴-۱ مفاهیم و حوزه‌های مفهومی

مثال‌های پایین شامل عبارات‌های زبانی‌ای هستند که مفاهیم انتزاعی را بیان می‌کنند. در پرتو بحث ما در مورد مثال‌های (۱۱) حوزه‌ی مفهومی مناسبی را شناسایی کنید که این مفهوم ممکن است به آن مربوط باشد. آیا این مفاهیم انتزاعی بر حسب تجارب فیزیکی عینی فهمیده می‌شوند؟ شواهد نتیجه‌گیری شما کدام‌اند؟

- (a) You've just given me a really good idea.
- (b) How much time did you spend on this essay?
- (c) He fell into a deep depression.
- (d) The Stock Market crashed on Black Wednesday.
- (e) Unfortunately, your argument lacks a solid foundation.

اکنون جمله‌های دیگر پیشنهاد بدهید که الگوهای مشابهی را برای حوزه‌های مفهومی زیر نشان بدهند:

- (f) THEORIES
- (g) LOVE
- (h) ARGUMENT
- (i) ANGER
- (j) KNOWING/UNDERSTANDING

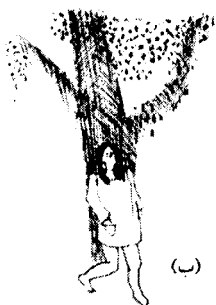
۵-۱ شکل و زمینه

صحنه‌های شکل ۱-۶ را در نظر بگیرید. برای هر صحنه جمله‌ای بیان کنید که به‌عنوان طبیعی‌ترین راه توصیف صحنه اول به ذهن‌خاطر می‌کند. برای مثال، برای صحنه‌ی (الف) ممکن است به جمله‌ی ماهی در داخل ظرف است برسید. اگر مانند تغییراتی که ما در مثال (۱۵) دادیم، جمله را تغییر بدهد چه اتفاقی می‌افتد؟ یافته‌های شما در مورد تمایز شکل / زمینه چه پیشنهادهایی می‌دهند؟

۶-۱ طبقه-باز یا طبقه-بسته؟

مثال زیر را در پرتو بحث ما در مورد مثال‌های (۱۵)-(۱۶) در نظر بگیرید. اول، با رجوع به ویژگی‌های توصیف شده در جدول ۱-۱، واژه‌ها / تک‌واژه‌های طبقه-باز و واژه‌ها / تک‌واژه‌های طبقه-بسته را شناسایی کنید. سپس، یک مجموعه مثال پیشنهاد بدهید که در آن‌ها فقط واژه‌ها / تک‌واژه‌های طبقه-بسته تغییر یافته‌اند. این تغییرات چه نوع تفاوت‌هایی را در جمله‌ی شما ایجاد می‌کنند؟ سرانجام، سعی کنید واژه‌ها / تک‌واژه‌های طبقه-باز را تغییر دهید. این تغییرات چه نوع تفاوت‌هایی را در جمله‌ی شما ایجاد می‌کنند؟

سوپر مدل رژلب‌اش را زد (The supermodel put on her lipstick)



(ب)



(الف)



(ت)



(پ)



(ث)

شکل ۶-۱. شکل و زمینه

